

بررسی زمینه‌ها و علل به قدرت رسیدن بردگان و دون‌پایگان در سرزمین‌های اسلامی

علی غفرانی*

چکیده

یکی از نکات جالب توجه در تاریخ سرزمین‌های اسلامی، به قدرت رسیدن بردگان و افراد دون‌پایه و گاه دارای پیشینه سوء است. این‌گونه افراد که روزگاری به‌عنوان برده و غلام به دربار سلاطین راه یافته بودند، به‌صورت ارادی یا غیر ارادی، با استفاده از شرایط سیاسی و اجتماعی که در جوامع اسلامی پیش می‌آمد، می‌توانستند به قدرت برسند و به فرمانروایانی قدرتمند تبدیل شوند و برای مدتی سرنوشت منطقه‌ای را به‌دست گیرند، یا برای مسلمانان، خلیفه و سلطان تعیین کنند.

این مقاله بر آن است تا با بررسی متون فارسی و عربی که به‌دست مسلمانان نوشته شده، به این سؤال پاسخ دهد که چه عوامل و زمینه‌هایی سبب می‌شد تا عده‌ای غلام و برده یا دون‌پایه بتوانند زمام قدرت و حکومت را در سرزمین‌های اسلامی به‌دست گیرند و حکومت‌های موروثی تشکیل دهند.

واژگان کلیدی

بردگان، ممالیک، غلامان نظامی، خلفای عباسی.

طرح مسئله

به قدرت رسیدن بردگان در طول تاریخ پس از اسلام، یک پدیده اجتماعی جدی و چشمگیر بود؛ به‌طوری‌که بسیاری از افراد زرخیز یا بدسابقه، نه تنها به مقامات دولتی چون وزارت و امارت می‌رسیدند، بلکه گاهی بسیاری از آنها موفق به تشکیل حکومت‌هایی می‌شدند که در میان فرزندان و

Sjdmu529@um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۲۷

*. استادیار دانشگاه فردوسی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۵

بازماندگان نشان موروثی و ماندگار می‌شد^۱ و گاه تا یکی دو قرن ادامه می‌یافت. از این نمونه حکومت‌ها می‌توان به حکومت طولونیان^۲ و ممالیک در مصر،^۳ غزنویان در شرق ایران،^۴ غلامشاهان یا شاهان معزی در هند،^۵ اتابکان و خوارزمشاهیان در قلمرو سلجوقیان بزرگ و سرزمین‌های خلافت شرقی اشاره کرد که بنیان‌گذاران و گردانندگان و مشاهیر این حکومت‌ها در بیشتر موارد برده یا غلام^۶ یا افرادی با پیشینه اجتماعی نامناسب بودند.

برخی خاندان‌ها نیز به صورت متوالی به مقامات درباری می‌رسیدند و مناصبی چون وزارت و دبیری در خاندان آنها موروثی بود. اما افراد نسل دوم به بعد آنها، اغلب انسان‌های ضعیف، ناشایست و فتنه‌انگیز می‌شدند.^۷ از این خاندان‌ها می‌توان به آل وهب در سده سوم در دربار خلفای عباسی^۸ و خاندان درگزینی‌ها در دربار سلجوقیان اشاره کرد.^۹ از این رو افراد مورد نظر این مقاله به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته بردگان یا غلامان بودند که وضعیت نامشخصی داشتند و از سرزمین‌های دوردست آورده می‌شدند؛ دسته دوم افراد دون‌پایه و گاه خلافکار و دارای سوء پیشینه بودند که از درون جامعه اسلامی برآمدند. نیروهای بیگانه‌ای که در دربار سلاطین و بعضی خلفای عباسی به کار گرفته می‌شدند، عنوان عربی «رَقِیق» یا «عبد» و «عَبید» داشتند^{۱۰} که ترجمه فارسی آن برده و بنده می‌باشد. اما با توجه به اینکه جامعه اسلامی یک جامعه دینی بود، گاهی برای تکریم بردگان، به آنان غلام می‌گفتند که در زبان عربی به معنای پسر است. البته گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که برخی بردگان مُقَرَّب ارباب خود می‌شدند و حکم پسرخواندگی پیدا می‌کردند. اما عنوان غلام، در همه دربارها به این معنا به کار نمی‌رفت.^{۱۱}

بردگان و غلامان مورد بحث این مقاله به صورت از دربار خلافت عباسی به صورت امیران و

۱. حتّی، تاریخ عرب، ص ۸۵۶.

۲. باسورث، سلسله‌های اسلامی، ص ۷۶؛ ابن‌ایاس، بدایع الزهور، ج ۱، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۱۱۱؛ شبارو، دولت ممالیک، ص ۱۷؛ حتّی، تاریخ عرب، ص ۸۷۶.

۴. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۲، ص ۳۵ - ۲۴.

۵. همو، سلسله‌های اسلامی، ص ۲۷۴.

۶. ر.ک به: غفرانی، اتابکان و پدیده نظام اتابکی.

۷. بنداری و خالد کاشانی، تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۷۷، ۸۹ - ۸۸، ۱۲۴ و ۱۹۹ - ۱۹۸.

۸. طبری و خالد کاشانی، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۶۰۱؛ ابن‌ندیم، الفهرست، ص ۱۷۷ و ۲۳۶؛ عقیلی، آثار الوزراء، ص ۱۱۷ - ۱۱۴.

۹. بنداری و خالد کاشانی، تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۷۷، ۸۹ - ۸۸، ۱۲۴ و ۱۹۹ - ۱۹۸.

۱۰. علم الهدی، الانتصار، ص ۳۷۶؛ ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۵۹؛ حلبی، الکافی للحلبی، ص ۳۹۱؛ ابراهیم حسن، النظم الاسلامیه، ۲۷۲، ۲۷۶ و ۲۸۲.

۱۱. همان.

حکومت‌های نیمه دوم سده سوم هجری و بعد از آن پدید آمدند که ریشه غیر عربی داشتند.^۱ از این رو مفهوم غلام و برده در این دوره‌ها متفاوت از مفهوم غلام و نظام ولا و موالی است^۲ که در سده‌های اول و دوم هجری که خلفای اموی و عباسی و به تبع آن قبایل عرب صاحب قدرت مطلق بودند، شکل گرفته بود. با ضعف قدرت خلافت در قرن سوم هجری و سلطه ترکان بر خلافت عباسی، قدرت قبایل عرب نیز کاهش یافت و نظام ولا در عمل منتفی و منقضی شد. در نتیجه مردمانی که به تعبیر عرب‌ها موالی بودند، به تحصیل علوم و معارف روی آوردند^۳ و امیران استیلا و استکفا از نیمه سده سوم هجری کم‌کم قدم در عرصه سیاست گذاشتند.

در این مقاله، بردگانی که در دامن خلافت عباسی، سامانیان، آل‌بویه، غزنویان، سلجوقیان و ایوبیان پرورش یافتند و موفق شدند به حکومت یک منطقه برسند، به‌عنوان شاهد‌های تاریخی ذکر شده‌اند. نویسنده هیچ‌گاه درصدد اثبات این مسئله نبوده که اینان تنها از متن دستگاه خلافت عربی درآمده‌اند؛ بلکه حکومت‌های بردگان، در بیشتر موارد از قرن چهارم هجری به بعد ایجاد شدند. خلافت عربی از این زمان، یعنی در دوره آل‌بویه و سلجوقیان فاقد قدرت نظامی و سیاسی بود و فقط یک جایگاه معنوی و دینی داشت و خلفای عباسی یک نماد دینی بیش نبودند.

الف) بردگان

یک. بردگان چه کسانی بودند؟

برده یا غلام یا عبید و رقیق به پسران خردسال و نوجوان یا مردانی اطلاق می‌شد که از سرزمین‌های غیر مسلمان مجاور با سرزمین‌های اسلامی، به اسارت گرفته می‌شدند یا دزدیده یا خریداری می‌شدند^۴ و در سرزمین‌های اسلامی به فروش می‌رفتند.^۵

اغلب خریداران بردگان و غلامان، دربارهای سلاطین و امرا و خلفا بودند.^۶ افراد وابسته به طبقه حاکم چون وزیران و صاحبان دیوان‌ها نیز برده‌های متعدد داشتند.^۷ تعداد غلامان خواجه نظام‌الملک طوسی، هزاران تن ذکر شده است.^۸ از آنجا که در سرزمین‌های اسلامی، عبارات و الفاظ دینی کاربرد

۱. همان، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۷۵.

۳. همان، ص ۲۸۲.

۴. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۵۹.

۵. العبادی، قیام دولة ممالیک، ص ۱۱؛ ابراهیم حسن، التنظيم الاسلامیه، ص ۲۷۴ - ۲۷۲، ۲۷۸ و ۲۸۲؛ حتی، تاریخ عرب، ص ۸۵۳.

۶. خواجه نظام‌الملک، سیر الملوک، ص ۶۰؛ ابن طلقی، تاریخ فخری، ص ۴۴۶.

۷. به‌عنوان نمونه رک به: همان؛ ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۵۹؛ العبادی، قیام دولة ممالیک، ص ۱۴.

۸. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

داشت، برای بردگان اغلب عبارت غلام را که به معنای فرزند پسر است، به کار می بردند و سعی می شد در ظاهر، از کاربرد عنوان هایی چون برده یا عبد اجتناب شود.^۱

این بردگان که از خانواده و قوم و قبیله خود جدا افتاده بودند، تربیت و شرایط و آمادگی لازم برای زندگی در یک جامعه و خانواده متمدن، به ویژه دربار سلاطین و بزرگان را نداشتند.^۲ از این رو سلاطین و امیران و خلفا و وزیران پس از خریدن بردگان، آنها را طی یک برنامه و سازمان منظم، تعلیم و پرورش داده^۳ و در مشاغل و کارهای مختلفی چون کدخدایی، خازنی، سلاح داری، خادمی سرای زنان، فراشی، طباشی، ستوربانی و حاجبی به کار می گرفتند.^۴ تعلیم و تربیت این بردگان یک تعلیم و تربیت آزادانه و آگاهانه نبود، بلکه تعلیم و تربیتی هدف دار بود تا از آنها انسان های خاصی بسازد که در دوره های سنی بالاتر، از عهده کارهای اداری و نظامی خاصی برآیند.^۵

مدیر و هماهنگ کننده تربیت غلامان را در دربارهای سلاطین مختلف، سپاهسالار،^۶ غلامسالار یا وُثاقباشی (وُثاقباشی) می گفتند که از مقامات بالای دربار سلاطین به شمار می رفت.^۷

کیفیت پرورش غلامان در دربار سامانیان به وسیله خواجه نظام الملک طوسی به طور کامل گزارش شده است. به گفته خواجه نظام، برای تربیت غلامان - از روزی که خریداری می شدند تا زمان پیری - ترتیب خاصی مراعات می شده است. هر چند از ترتیب و شیوه تربیت غلامان در دربار خلفای عباسی اطلاع خاصی در دست نیست؛ اما با حدس و گمان قوی می توان گفت در سایر دربارها نیز غلامان به همین شیوه تربیت می شدند.

در مصر از زمان ملک صالح نجم الدین ایوب (حک ۶۴۸ - ۶۳۶ ق) بردگان زیادی خریداری شده^۸ و در جزیره روضه در رود نیل اسکان داده شده بودند. آنان از حضور در جمع مردم مصر منع می شدند و خود سلطان نیز در آن قلعه اقامت داشت.^۹

در روزگار حکومت منصور قلاوون مملوکی (حک ۶۸۹ - ۶۸۷ ق)، ممالیک را به قلعه جبل بردند

۱. ابراهیم حسن، *النظم الاسلامیه*، ص ۲۷۶ - ۲۷۵.

۲. حتّی، *تاریخ عرب*، ص ۸۴۸.

۳. زیاده، *دمشق در عصر ممالیک*، ص ۲۰؛ *العبادی، قیام دولة ممالیک*، ص ۱۶ و ۶۷.

۴. بیهقی، *تاریخ بیهقی*، ص ۵۴۴ و ۵۵۵؛ *عنصر المعالی، قاپوس نامه*، ص ۱۱۴ - ۱۱۲.

۵. خواجه نظام الملک، *سیر الملوک*، ص ۵۷؛ *نظامی عروضی، چهار مقاله*، ص ۹۴.

۶. ناصر خسرو، *سفرنامه*، ص ۵۹.

۷. خواجه نظام الملک، *سیر الملوک*، ص ۱۳۳.

۸. ابن ایاس، *بدایع الزمور*، ج ۱، ص ۱۰۲.

۹. مقریزی، *السلوک*، جزء اول، ص ۲۹۶ و ۳۴۰ - ۳۳۹؛ *عینی، عقد الجمان*، ج ۱، ص ۶۵؛ ابراهیم حسن، *النظم الاسلامیه*،

ص ۱۷۳.

و اجازه خروج به آنها داده نمی‌شد. اما محمد بن قلاوون اجازه می‌داد تا بردگان هفته‌ای یک‌بار برای حمام رفتن از قلعه خارج شوند. بیبرس برای تربیت دینی بردگان از فقها کمک می‌گرفت و قرآن خواندن و آموزش‌های دینی در کنار آموزش‌های نظامی به آنها داده می‌شد.^۱

دو. ترتیب کار بردگان

براساس نوشته خواجه نظام‌الملک طوسی، غلامان با توجه به اندازه خدمت و هنر و شایستگی درجه می‌گرفتند. غلام یک سال پیاده در رکاب خدمت می‌کرد و لباس او در این مدت یک موزه و یک قبای زندنیجی^۲ بود و حق سوار شدن نداشت و حتی اگر پنهانی سوار اسب می‌شد، او را تنبیه می‌کردند. سال بعد به او یک اسب ترکی می‌دادند که زین ساده داشت. در سال سوم او را قَراچُور می‌دادند که نوعی شمشیر بود. در سال چهارم کیش و قُربان می‌گرفت و زمان سوار شدن به کمر می‌بست. در سال پنجم او را زینی بهتر و لگامی ستاره‌نشان و قبایی دَبُوسی^۳ می‌دادند. در سال ششم به مقام ساقی‌گری مفتخر می‌شد و قَدَحی به وی داده می‌شد که همیشه با خود همراه داشت. سال هفتم جامه‌داری می‌کرد و سال هشتم خیمه‌ای کوچک به او داده می‌شد که شانزده میخ داشت و سه غلام مبتدی زیر دست او قرار داده می‌شد و او را در این موقع وُشاقباشی می‌گفتند. او در این سال کلاهی نم‌دین سیاه‌رنگ و قبایی گنزی می‌پوشید. این روند ادامه داشت و هر سال بر درجه و مقام او افزوده می‌شد تا پیشرفت می‌کرد و به مقام خیل‌باشی می‌رسید. پس از آن با ابراز لیاقت، مقام و منصب حاجبی را می‌گرفت. اگر لیاقت بیشتری نشان می‌داد، بعد از ۳۵ سالگی به مقام امیری می‌رسید و نامزد فرمانروایی ولایتی می‌شد.^۴ امیر سبکتگین و آلتونتاش و ابوالعباس تاش و امیر فائق خاصه از جمله بردگان سامانیان بودند^۵ که بعدها به مقام حاجبی و فرماندهی نظامی رسیدند و هرکدام والی و فرمانروای ناحیه‌ای خاص گشته بودند.^۶

۱. همان، ص ۱۷۴.

۲. زندنه روستای بزرگی از توابع بخارا در ماوراءالنهر بود که در قرن پنجم و ششم هجری پارچه‌های گران‌قیمتی در آنجا تولید می‌شد و مشتری عمده این پارچه‌ها اغلب دربارها بودند. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۴؛ غفرانی، فرهنگ و تمدن اسلامی در ماوراءالنهر، ص ۴۸۶)

۳. دبوسیه شهر کوچکی از توابع سغد بود که در آنجا نیز کارگاه‌های پارچه‌بافی وجود داشت و پارچه‌های مرغوب تولید و صادر می‌شد. (همان، ص ۹۷؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۳۷)

۴. خواجه نظام‌الملک، سیرالملوک، ص ۱۳۴ - ۱۳۳.

۵. العبادی، قیام دولة ممالیک، ص ۲۲.

۶. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۲۰ - ۱۹، ۴۱ - ۴۰، ۴۷، ۹۳، ۱۲۷ و ۱۸۸.

سه. هدف سلاطین از خرید بردگان

حال این پرسش مطرح می‌شود که هدف سلاطین و امرا و حکام از خریدن بردگان چه بوده است؟ اولین پاسخی که تاریخ به این سؤال می‌دهد این است که وجود غلامان در دربار و کثرت آنها یک امتیاز تلقی می‌شد و مایه افتخار بود و شکوه و عظمت دربار حاکم را نشان می‌داد.^۱ به اعتقاد بیشتر مورخان، معتصم خلیفه عباسی غلامان بسیاری داشت.^۲ خواجه نظام‌الملک تعداد غلامان معتصم را هفتاد هزار تن نوشته است که تعداد قابل توجهی از آنان به امیری رسیده بودند.^۳ در دوره حاکمیت غزنویان هر صاحب‌منصبی چند غلام ترک داشت.^۴

واقع مطلب این است که اهداف برده‌داران در این مطلب خلاصه نمی‌شد؛ بلکه علل و عوامل اساسی دیگری نیز در میان بوده است. حضور گسترده بردگان و افراد دون‌پایه و بدسابقه در دربار خلفا زمانی افزایش می‌یافت که به علل مختلف ترس و وحشت و بی‌اعتمادی به میان آنان راه یافته بود. امین (حک ۱۹۸ - ۱۹۳ ق) اولین خلیفه عباسی بود که با عزل برادرش مأمون از ولایتعهدی و خودسری‌هایی که در پیش گرفت، به دشمن‌تراشی علیه خود پرداخت. او برای مدیریت شرایطی که خود ایجاد کرده بود، به خرید غلامان زیادی پرداخت و این امر را یک تفنن و سرگرمی تلقی می‌کرد. بیست سال پس از امین، برادرش معتصم که نه به ایرانیان اعتماد داشت و نه به عرب‌ها، برای حفظ موقعیت لرزان خود و مدیریت کارها، غلامان ترک بسیاری خرید و آنها را بر مردم بغداد مسلط ساخت.^۵ کار به جایی رسید که کنترل آنها به یک معضل بزرگ تبدیل شد. آنها آسایش را از مردم بغداد سلب کردند و معتصم مجبور شد پایتخت را از بغداد به سامرا منتقل کند.^۶

مقتدر، خلیفه عباسی یازده هزار غلام در سرای خویش داشت و آنها را به‌منزله تجمل و زینت قصر خویش تلقی می‌کرد.^۷ متوکل، خلیفه عباسی به هنگام جلوس بر تخت خلافت در سال ۲۳۲ ق دویست غلام و دویست کنیز از طاهریان هدیه گرفته بود.

خلفا و سلاطین برخی غلامان خوش‌سینما و لطیف را با جامه‌های فاخر و زیبا می‌آراستند و در

۱. خواجه نظام‌الملک، *سیر الملوک*، ص ۱۵۶.

۲. العبادی، *قیام دولة ممالیک*، ص ۱۱؛ ابن طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۳۲۱.

۳. خواجه نظام‌الملک، *سیر الملوک*، ص ۶۲ و ۶۹.

۴. فخر مدبر، *آداب الحرب و الشجاعة*، ص ۱۰۶.

۵. العبادی، *قیام دولة ممالیک*، ص ۱۲.

۶. ابن طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۳۲۱؛ خواجه نظام‌الملک، *سیر الملوک*، ص ۶۲ و ۶۹ - ۶۸؛ مسعودی، *التنبیه*،

ص ۳۰۹ - ۳۰۸؛ همو، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۶۶.

۷. ابن طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۳۵۵.

قصرها و خانه‌های خویش نگه می‌داشتند.^۱ بعضی را نیز اخته می‌کردند^۲ و در خلوت می‌بردند.^۳ خلیفه معتصم عباسی غیر از بردگان سپاهی، چهار هزار برده ترک داشت و آنان را می‌آراست.^۴

امرا و سلاطین از غلامان دست‌پرورده، به‌ویژه غلامان ترک به‌عنوان نگهبانان شخصی و نیز نیروی نظامی وفادار و قابل اعتماد در جنگ‌ها استفاده می‌کردند.^۵ به‌عنوان نمونه، حدود چهل هزار نفر از سپاه غزنویان را بردگان ترک تشکیل می‌دادند. علی نوشتگین از غلامان محبوب محمود غزنوی بود که محمود او را سرداری پنجاه هزار نفر داده بود.^۶ سلطان ابراهیم غزنوی هفتاد غلام ترک زرین‌کمر داشت که از سلطان حقوق و مقرری ثابت می‌گرفتند و در شهر غزنه محله خاصی داشتند که به نام آنان کوی زرین‌کمران خوانده می‌شد.^۷ آلب ارسلان سلجوقی زمانی که در ترمذ کشته شد (۴۶۵ ق)، دو هزار غلام او را همراهی می‌کردند.^۸ ملکشاه سلجوقی همیشه چهل هزار سواره در خدمت داشت^۹ که احتمالاً بخش قابل‌توجهی از آنان غلام بودند.

یعقوب لیث و عمرولیث صفاری نیز که حکومتی تقریباً مردمی داشتند، به خرید و تربیت و استفاده از غلامان علاقه خاصی نشان می‌دادند^{۱۰} و از آنان برای جاسوسی از فرماندهان بزرگ استفاده می‌کردند.^{۱۱}

غلامان همچنین برای اجرای مقاصد شخصی سلاطین و خلفا همچون از میان برداشتن رقیبان و دشمنان داخلی و نزدیکان سلاطین و امیران مورد استفاده قرار می‌گرفتند؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از قتل‌های درون‌خانوادگی و درون دربار به‌دست این افراد انجام می‌شد.^{۱۲}

۱. بنداری و خالد کاشانی، تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۱۱۳.

۲. متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ص ۳۹۴؛ العبادی، قیام دولت ممالیک، ص ۷۳.

۳. بنداری و خالد کاشانی، تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۱۱۳؛ حتی، تاریخ عرب، ص ۸۷۷؛ عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، ص ۱۱۲.

۴. همان، ص ۱۱۷ - ۱۱۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۶.

۵. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۶۰؛ ابراهیم حسن، النظم الاسلامیه، ص ۲۸۳؛ عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، ص ۱۱۵؛ زیاده، دمشق در عصر ممالیک، ص ۲۱؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۲۰ و ۵۴۴.

۶. همان، ص ۳۲۰ و ۵۵۲؛ خواجه نظام‌الملک، سیر الملوک، ص ۵۷ و ۶۰.

۷. فخر مدبر، آداب الحرب و الشجاعة، ص ۱۰۶.

۸. راوندی، راحة الصدور، ص ۱۲۱.

۹. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۷ - ۳۶.

۱۰. العبادی، قیام دولت ممالیک، ص ۲۱.

۱۱. غزالی، نصیحة الملوک، ص ۱۵۷؛ باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۹۶.

۱۲. عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، ص ۱۱۳.

ارزش اساسی غلامان برای سلاطین در بی‌ریشگی و عدم وابستگی محلی آنان بود.^۱ آنان اغلب در سنین پایین از خانواده خود در مناطق دوردست یا دیار کفر بریده و به دارالاسلام آورده می‌شدند؛ ذهن‌شان با مفاهیم مورد نظر اربابان پر می‌شد و جسم‌شان برای جنگ پرورش می‌یافت.^۲ غلامان به سبب نوع تربیتشان بسیار مطیع و چاپلوس بودند.^۳ هویت و وجود آنان بسته به وجود ارباب‌شان بود و جز ارباب خود کسی را نمی‌شناختند و به خانواده و قبیله خاصی تعلق نداشتند؛ در نتیجه برای حفظ موجودیت خویش، در راه حفظ ارباب از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند. آنان با دادن تعهد وفاداری اجباری و ناگزیر به شخص سلطان و خلیفه، به او وابستگی می‌یافتند و برخلاف نیروهای بومی و محلی، فاقد تعلقات قومی و منافع شخصی بودند. در نتیجه در شرایط عادی هیچ‌گونه احتمال خیانت و تزویر از سوی غلامان وجود نداشت؛^۴ چراکه آنان جایی برای فرار و پناهگاهی غیر از درگاه سلطان نداشتند.

یک بنده مطواع به از یک‌صد فرزند کین مرگ پدر خواهد و آن عمر خداوند^۵

گاهی خلفا، سلاطین، وزیران و بزرگان بابت قدردانی از زیردستان خود، غلامانی به‌عنوان هدیه می‌دادند.^۶ به‌عنوان نمونه، مأمون برای دلجویی از فضل بن سهل یک‌صد غلام ترک به وی هدیه کرد.^۷

چهار. ویژگی‌های شخصیتی و روانی غلامان

غلامان و بردگان و تمام افرادی که از طبقات پایین به استخدام طبقه حاکم درمی‌آمدند، فاقد هرگونه آموزش، هویت و شخصیت اجتماعی مناسب بودند.^۸ آنان در بیرون دربار هیچ‌گونه ارزش و پایگاهی نداشتند؛^۹ حتی بسیاری از آنان از نظر روانی قادر به برقراری ارتباط درست با توده مردم نبودند و به تعبیر فیلیپ حتّی، بدترین قبیاح از آنان سر می‌زد.^{۱۰} نوع تربیت آنان که گاهی با سخت‌گیری‌ها، آزارها و تحقیرهای شدید همراه بود،^{۱۱} به آنان می‌آموخت

۱. العبادی، قیام دولة ممالیک، ص ۱۲.

۲. باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۹۷ - ۹۶.

۳. نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۵۵.

۴. عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، ص ۱۱۵.

۵. خواجه نظام‌الملک، سیر الملوک، ص ۱۵۸.

۶. العبادی، قیام دولة ممالیک، ص ۱۶.

۷. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۳۵۵؛ فخر مدبر، آداب الحرب و الشجاعة، ص ۴۸، ۵۷ و ۱۴۷.

۸. حتّی، تاریخ عرب، ص ۸۴۸ و ۸۷۷ - ۸۷۶.

۹. خواجه نظام‌الملک، سیر الملوک، ص ۶۲ و ۶۸.

۱۰. ابن‌ایاس، بلاغ الزهور، ج ۱، ص ۱۰۲؛ حتّی، تاریخ عرب، ص ۸۴۸ و ۸۷۷ - ۸۷۶.

۱۱. ابراهیم حسن، النظم الاسلامیه، ص ۲۷۹.

که باید مطیع، سر به‌زیر، متملق و چاپلوس باشند و به هر وسیله ممکن، اعتماد و اطمینان هر چه بیشتر ارباب را به خود جلب کنند تا به مراتب شغلی بالاتر روند و آزادی عمل بیشتری داشته باشند.^۱

مشاهدات آنان از خیانت‌ها و بی‌اعتمادی‌های درباریان^۲ و نیز سرزنش‌ها و بی‌اخلاقی‌هایی که در حق بسیاری از آنان به عمل آمده بود،^۳ از آنان انسان‌هایی مطیع، انتقام‌جو، فرصت‌طلب، ساکت، تودار و فاقد شخصیت انسانی سالم می‌ساخت.^۴ یک غلام درباری آموخته بود که هیچ کاری - حتی کشتن زن و فرزندان و برادران سلطان - اگر به خواست ارباب باشد، زشت نیست و هر کاری که برای حفظ موقعیت ارباب و خود غلام باشد، باید انجام گیرد. اما این تبعیت تصنعی و به‌ظاهر مخلصانه آنان تا زمانی بود که در ارباب خود قدرتی سراغ داشتند؛ هرگاه احساس می‌کردند ارباب‌شان ضعیف شده یا رقیب جدی برای ارباب شکل گرفته که احتمال اقتدار و پیروزی او می‌رود، همان غلامان به‌ظاهر مطیع، شمشیر به دست گرفته و ارباب را از میان برمی‌داشتند؛^۵ یا با پشت کردن به ارباب خود، در جناح‌بندی‌های جدید و قدرتمندی که شکل می‌گرفت، وارد می‌شدند.^۶ در سده سوم هجری در بغداد کار به جایی رسیده بود که خلفای عباسی همچون منتصر، مستعین، معتز و مهتدی، به صلاح‌دید بردگان ترک عزل یا نصب می‌شدند و خلفای معزول به قتل می‌رسیدند.^۷ برخی امیران سامانی نیز به‌وسیله غلامان خود عزل یا نصب شدند؛ حتی ابونصر احمد بن اسماعیل سامانی به‌وسیله غلامان خود کشته شد.^۸ در سال ۵۵۵ ق این امیران و درباریان بودند که برای تعیین سلطان سلجوقی از میان چند مدعی یا شاهزاده تصمیم می‌گرفتند.^۹ در مصر سده هفتم هجری تصمیم‌گیری برای تعیین شخص سلطان در دست ممالیک بود^{۱۰} و تورانشاه، آخرین سلطان ایوبی قاهره به‌دست تعدادی از غلامانش به قتل رسید.^{۱۱}

غلامان پس از تثبیت موقعیت خود در دربار، پیوسته دنبال فرصتی بودند تا از تمام کسانی که

۱. العینی، عقد الجمان، ج ۱، ص ۶۶ - ۶۵؛ نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۹۴ - ۹۳.

۲. حتّی، تاریخ عرب، ص ۷۹۳ و ۸۷۷.

۳. ابراهیم حسن، النظم الاسلامیه، ص ۲۷۹.

۴. غزالی، نصیحة الملوک، ص ۲۴۱؛ حتّی، تاریخ عرب، ص ۸۷۷ - ۸۷۶.

۵. ابن‌ایاس، بدایع الزهور، ج ۱، ص ۱۱۳.

۶. غزالی، نصیحة الملوک، ص ۲۳۳؛ عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، ص ۱۱۴؛ راوندی، راحة الصدور، ص ۳۲، ۱۴۳ و ۱۴۵؛

العینی، عقد الجمان، ج ۱، ص ۶۶ - ۶۵؛ جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۹۳، ۱۱۹، ۱۲۵ و ۱۲۷.

۷. مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۳۱۶ - ۳۱۴ و ۳۱۸؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۳۱، ۳۳۵ و ۳۳۹.

۸. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۲۰۱ - ۲۰۰.

۹. راوندی، راحة الصدور، ص ۲۷۵.

۱۰. ابن‌ایاس، بدایع الزهور، ج ۱، ص ۱۱۳؛ العینی، عقد الجمان، ج ۱، ص ۳۳، ۵۳ و ۶۶.

۱۱. همان، ص ۲۴ - ۲۳.

نسبت به آنان تحقیر و توهین روا داشته‌اند، به شدت انتقام گیرند تا به این ترتیب بخشی از عقده‌های نهفته خود را بگشایند.^۱

تا زمانی که سلاطین جوان بودند و قدرت کشورگشایی داشتند، مشکلی از ناحیه غلامان آنها را تهدید نمی‌کرد؛ اما وقتی دوران صلح پیش می‌آمد یا به هر دلیل دیگری جنگ تمام می‌شد یا سلطان توان و حوصله جنگ و کشورگشایی نداشت و غلامان نظامی بیکار می‌شدند، مشکل تراشی می‌کردند. این فرصت‌ها این امکان را به غلامان نظامی می‌داد تا به توطئه‌چینی و وارد شدن در جناح‌بندی‌ها بپردازند.^۲ هرگونه بدرفتاری و بی‌توجهی سلاطین به غلامان، امکان توطئه‌چینی را افزایش می‌داد.^۳

ب) علل روی آوردن حکام و سلاطین به بردگان و غلامان

یک. بیگانگی حکام و سلاطین با مردمان بومی

علل اساسی این پدیده را باید در ماهیت حاکمان و خاندان‌های حاکم و کیفیت به قدرت رسیدن آنان جستجو کرد. بیشتر حاکمان و خاندان‌هایی که بر مناطق مسلمان‌نشین مسلط می‌شدند، همچون خاندان‌های غزنویان، سلجوقیان، عثمانی‌ها و ایوبیان،^۴ زنگیان، اتابکان و دیگر خاندان‌های مذکور در صفحات تاریخ، با مردم مسلمان بومی بیگانه بودند و با زور شمشیر بر مردم مسلط می‌شدند. این واقعیت را در این سخن آلب ارسلان سلجوقی (حک ۴۶۵ - ۴۵۵ ق) می‌توان دید که می‌گفت: «ما در این دیار بیگانه‌ایم و این ولایت به قهر گرفته‌ایم.»^۵

دراثر جنگ‌ها و اختلافات که بیشتر ریشه قومی و نژادی داشت یا در اثر اختلافات کلامی و عقیدتی که بین پیروان مذاهب مختلف ایجاد می‌شد،^۶ نظام‌های اجتماعی و بسیاری از سنت‌های نیکو و رسوم پادشاهی و مدیریت از هم می‌پاشید^۷ و اختلاف و چنددستگی جای اتحاد و همبستگی را می‌گرفت؛^۸ قانون مشخصی نیز برای بازگرداندن نظم و انضباط به اجتماع وجود نداشت. در این میان، فرد یا گروهی تازه‌وارد از راه می‌رسید و عده‌ای را با خود همراه می‌کرد و از طریق زور و غلبه و

۱. غزالی، *نصيحة الملوك*، ص ۲۴۱.

۲. جرفادقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، ص ۶۳، ۹۳، ۱۲۵ و ۱۲۷.

۳. باسورث، *تاریخ غزنویان*، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۱۶۷.

۴. ابراهیم حسن، *النظم الاسلامیه*، ص ۲۸۳.

۵. خواجه نظام‌الملک، *سیر الملوك*، ص ۲۰۴.

۶. جرفادقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، ص ۶۳، ۹۳، ۱۱۹ - ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۷ و ۱۶۵.

۷. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۴۰.

۸. راوندی، *راحة الصدور*، ص ۱۸۲.

غصب، حکومت و قدرت را تصاحب می‌کرد. این فرد که سلطان یا امیر یا شاه نامیده می‌شد، برای پیشبرد اهداف خویش به افرادی مطیع و چشم و گوش بسته نیاز داشت^۱ که به تعبیر نظامی عروضی، «در حق و باطل با او باشند و کارها را بر وفق مُراد وی تقریر کنند.»^۲ حتی در موضوع جانشینی فرزندان حاکمان قبلی نیز نظام مشخصی وجود نداشت و ممکن بود پس از مرگ یک فرمانروا، از میان فرزندان وی چندین مدعی قدرت پیدا شوند و به جان هم بیفتند و مدت‌ها جنگ و کشتار راه اندازند. در این میان نیز نیروی نظامی قوی حرف اول را می‌زد و برنده را تعیین می‌کرد. به‌عنوان نمونه، سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی، قدرت را از برادران خود که جانشین رسمی پدر بودند، گرفته و بر تخت سلطنت تکیه کرده بودند. در میان سلاطین سلجوقی و ممالیک مصر^۳ و صفویه و دولت‌های اتابکی نیز نمونه‌های متعدد از این نوع دیده می‌شود.

این‌گونه حکومت‌ها که هیچ‌گونه تعلق قومی و نژادی با سرزمین و مردم تحت سلطه خود نداشتند، در نگاه مردم تحت سلطه، غاصب و متجاوز شمرده می‌شدند^۴ و یک رابطه دشمنی و نفرت دوطرفه بین طبقه حاکم و رعیت تحت سلطه که انواع ستم‌ها را تحمل می‌کرد، به‌وجود می‌آمد. در نتیجه مردم پیوسته درصدد فرصتی بودند تا با قیام علیه چنین حاکمانی، شر آنان را از سر خود کم کنند.

از سوی دیگر، حاکمان و سلاطین از طرف بستگان خود در امان نبودند^۵ و هر لحظه امکان داشت یکی از اعضای خانواده، سلطان را با توطئه‌ای از میان بردارد. همچنین حاکمانی که عمرشان را با تجاوز به سرزمین‌های مجاور سپری کرده بودند، همیشه نگران حمله دشمن خارجی نیز بودند و در ترس و اضطراب به‌سر می‌بردند.

همه این عوامل سبب می‌شد تا حاکمان برای حفظ خود و دفع خطرهای قریب‌الوقوع که موجودیت آنان را تهدید می‌کرد، به نیروی نظامی متشکل از غلامان زرخرید و دست‌آموز متوسل شوند،^۶ یا به افراد فرومایه امتیازاتی بدهند تا آنها را با خود همراه و همگام سازند؛ چنان‌که نیروی نظامی طولونیان در مصر متشکل از راهزنان بود.^۷

۱. همان، ص ۳۲؛ غزالی، *نصيحة الملوك*، ص ۱۸۱.

۲. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۹۴ - ۹۳.

۳. ابن‌ایاس، *بدایع الزهور*، ج ۱، ص ۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷ و ۱۲۰.

۴. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۴۰.

۵. ابن‌مقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۴۴۶.

۶. مقریزی، *السلوک*، جزء اول، ص ۳۴۰ - ۳۳۹؛ ابراهیم حسن، *النظم الاسلامیه*، ص ۲۸۳.

۷. همان، ص ۱۷۱.

دو. فقدان و کناره‌گیری افراد کاردان و اصیل از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

در بسیاری از مقاطع تاریخی، هم‌زمان با سلطه حکومت‌های بیگانه بر سرزمین‌های اسلامی، به علل مختلف از جمله جنگ‌ها و قحطی‌ها و بلایای طبیعی، مردمان بسیاری به‌ویژه در شهرها کشته می‌شدند و نوعی قحط‌الرجال پدید می‌آمد و میدان برای جولان و تاخت‌وتاز افرادی که شرایط لازم را برای کارهای دولتی نداشتند، فراهم می‌شد. گاهی نیز هم‌زمان با تسلط حکومت‌های غاصب و بیگانه بر سرزمین‌های اسلامی، افراد و خاندان‌های بافرهنگ و صاحب فضیلت و کاردان در سرزمین‌های اسلامی یافت می‌شدند که خانواده‌های دهقانان ایرانی از این قبیل بودند. اما این افراد بنابه عللی که در ادله می‌آید، از وارد شدن در مقامات دولتی و پذیرش مسئولیت در حکومت‌های غاصبی که یک طبقه حاکم بیگانه در رأس آن قرار داشت و هیچ‌گونه اعتماد و اعتباری بر بقای آنها نبود، اجتناب می‌کردند و خود را کنار می‌کشیدند؛ چراکه بر جان و مال خود از جانب آنان ایمن نبودند.^۱

گاهی نیز اتفاق می‌افتاد که افراد فاضل و معروف بومی برای پذیرش مسئولیت و کار دولتی اعلام آمادگی می‌کردند، اما سیاست‌های حاکم بر دربار سلاطین و بحث بیگانگی و غلبه غلامان و افراد کوتاه‌فکر بر جریان امور سبب می‌شد تا این‌گونه افراد از راه یافتن به دربارها و سامان دادن امور و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی باز بمانند.

افراد کاردان و بافرهنگ شهرنشین، بیشتر دارای موقعیت و امکانات اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی بودند. از آنجا که ویژگی چنین افرادی دلبستگی و تعلق به زندگی و عافیت‌طلبی است، هیچ‌گاه زندگی خود را در معرض خطر قرار نمی‌دهند؛ از این رو با کنار کشیدن خود از گردونه فعالیت‌های سیاسی و نظامی، سلامت جان و مال خود را حفظ می‌کردند تا عیش‌شان منقص نشود و زندگی مرفه آنان به‌خاطر دیگران به خطر نیفتد.^۲

از سوی دیگر از قدیم در میان مسلمانان، نویسندگان و متفکران و گویندگان بسیاری یافت می‌شدند که مردم را از پیوستن به سلاطین و امرا و ورود به فعالیت‌های سیاسی و جناح‌بندی‌ها و تقرب به سلاطین و امرا باز می‌داشتند.^۳ به‌عنوان نمونه، عقیلی صاحب کتاب *آثار الوزرا* می‌گفت: «احمق و ابله کسی باشد که وزارت پادشاهان جوید و خواهد، از بهر آنکه پادشاهان در ملک خویش شریک نتوانند دید که فرمان دهد. اگر کسی را به وزارت برگزیدند، بعد از یک هفته او را دشمن دارند.»^۴

۱. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۹۳؛ غزالی، *نصيحة الملوك*، ص ۱۴۶ - ۱۴۵.

۲. همان، ص ۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۴۶ - ۱۴۵.

۴. عقیلی، *آثار الوزراء*، ص ۱۵۹.

ز بیداد شه باید گریز کزو خیزد اندر جهان رستخیز^۱

به این ترتیب حاکمان و سلاطین جور برای حفظ خود در برابر هرگونه خطر احتمالی، به غلامان نظامی نیازمند و متکی بودند و چون خطرهای بزرگ را به‌وسیله آنان از میان برمی‌داشتند، پیوسته خود را مدیون غلامان می‌دانستند و سعی می‌کردند به‌گونه‌ای دین خود را نسبت به آنان ادا کنند و غلامان را که احساس نفوذ و قدرت می‌کردند، راضی نگه‌دارند. یکی از راه‌های ارضای غلامان نظامی، دادن القاب و عناوین بسیار بزرگ به آنان بود که پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناخوشایندی به همراه داشت؛ علاوه بر اینکه چنین اقدامی در غلامان نظامی نوعی احساس قدرت و نفوذ ایجاد می‌کرد و سطح توقعات آنان را بالا می‌برد. همچنین در بُعد اجتماعی موجب کم شدن ارزش القاب و عناوین و سلب اعتماد مردم از حاکمان می‌شد.^۲

گاهی نیز حاکمان و سلاطین، منطقه‌ای خاص را به اقطاع به غلامان نظامی می‌دادند یا آنها را به فرماندهی لشکر در یک منطقه نصب می‌کردند.^۳ سبکتگین، پدر محمود غزنوی و بنیان‌گذار سلسله غزنویان، از غلامان الپتگین بود که در سال ۳۶۶ ق به امارت رسید.^۴ طغرل معروف به کافر نعمت نیز از غلامان مودود غزنوی بود که در دربار وی به مقامات بالا رسیده بود و در سال ۴۴۱ ق درصدد تصرف تاج و تخت برآمد.^۵ بنا به گفته فخر مدبر، مناطق تحت حاکمیت غزنویان در سده ششم هجری به چهار منطقه تقسیم می‌شد که همه در اقطاع ترکان بود^۶ و دست آنها در آن منطقه باز گذاشته شده بود. این امر سبب می‌شد تا یک غلام نظامی که صاحب اندک تجربه‌ای نیز شده بود و بر اوضاع و شرایط روزگار نیز آگاهی داشت، به دور از فشارهای دربار برای خود دار و دسته‌ای فراهم کرده و بر قدرت و ثروت خود بیفزاید و چندین برابر مالیات مقرر از مردم بستاند.

گاهی نیز با دادن سهم بزرگی از غنائم و ثروت‌های بادآورده، از خوش‌خدمتی غلامان تقدیر می‌شد. این امر نیز در افزایش قدرت و نفوذ غلامان نظامی با تجربه تأثیر جدی داشت و آنها را برای ورود در دسته‌بندی‌ها و توطئه‌هایی که در دربار شکل می‌گرفت، آماده می‌ساخت.^۷ بسیار اتفاق

۱. راوندی، *راحة الصدور*، ص ۶۹.

۲. باسورث، *تاریخ غزنویان*، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۷.

۳. بیهقی، *تاریخ بیهقی*، ص ۳۲۰ و ۳۵۵؛ خواجه نظام‌الملک، *سیر الملوک*، ص ۶۲؛ راوندی، *راحة الصدور*، ص ۱۲۹؛ مقریزی، *السلوک*، جزء اول، ص ۳۴۰؛ حتی، *تاریخ عرب*، ص ۸۵۰.

۴. باسورث، *تاریخ غزنویان*، ج ۲، ص ۱۶۲.

۵. همان، ص ۱۶۷.

۶. فخر مدبر، *آداب الحرب و الشجاعة*، ص ۱۴۷ و ۳۰۷.

۷. جرفادقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، ص ۱۲۷.

می‌افتاد که غلامانی از این نوع به ولی‌نعمت خود پشت می‌کردند و او را می‌کشتند، یا او را در برابر مخالفان درون‌خانوادگی و مدعیان جدید تنها می‌گذاشتند.^۱

با مرگ سلطان و ولی‌نعمت پیشین و اختلافاتی که به دنبال آن پیش می‌آمد، غلام سابق و اقطاع‌دار امروز که به فرمانده قدرتمندی تبدیل شده بود، ادعای استقلال کرده و برای حفظ موقعیت خویش به جنگ و درگیری می‌پرداخت.^۲

سه. غلبه تفکر جبرگرایی بر جوامع اسلامی

از دیگر عوامل به قدرت رسیدن بردگان و افراد دون‌پایه در جوامع اسلامی، غلبه تفکر جبرگرایی به‌شمار می‌رود. گاهی برخی نویسندگان و فقها که امام و رهبر دینی به‌شمار می‌رفتند، با استناد به احادیث ضعیف یا جعلی و استدلال‌های بی‌پایه کلامی، سلطه حاکمان ظالم و نامشروع را نوعی خواست و اراده تحمیلی خداوند متعال قلمداد می‌کردند که می‌بایست در برابر آن صبر و تحمل پیشه کرد و به قضای الهی رضایت داد. در کتاب *تاریخ فخری ابن طقطقی حدیث مجعولی* منسوب به پیامبر ﷺ درج شده که مردم را حتی از بدگویی به سلطان ظالم نهی می‌کند: «والیان را ناسزا نگویند. پس اگر آنان نیکی کردند، پاداش دارند و وظیفه شما شکرگزاری است و اگر بدی کردند، بار گناهان‌شان بر دوش خود آنهاست و شما باید که صبر پیشه کنید. همانا فرمانروایان بدرفتار وسیله انتقام خداوند هستند که از هر کس بخواهد، بدان وسیله انتقام می‌کشد. پس انتقام خدا را با سرپیچی و خشم استقبال نکنید؛ بلکه با افتادگی و فروتنی با آن روبه‌رو شوید.»^۳ این موضوع سبب می‌شد تا مردم معتقد به جبر الهی، سلطه هر حاکم ظالمی را بپذیرند.

چهار. کم سن و سالی برخی سلاطین و شاهزادگان

این امر خود از علل اساسی رو آوردن آنان به بردگان بود و میدان را برای دسیسه‌چینی بردگان و افراد دون‌پایه که بر سلاطین جوان مسلط می‌شدند، هموار می‌کرد.^۴ نوح بن منصور سامانی از جمله امیران کم سن و سال سامانی بود که به قول نظامی عروضی بازیچه دست درباریان شده بود.^۵ طغان‌شاه بن آلب ارسلان در کودکی به حکومت هرات رسیده بود و مدام با شاعران سرگرم بود و از

۱. باسورث، *تاریخ غزنویان*، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۱۶۷؛ نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۲۴ - ۲۳.

۳. ابن طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۴۲ - ۴۱.

۴. راوندی، *راحة الصدور*، ص ۲۳۸.

۵. جرفادقانی، *ترجمه تاریخ یمینی*، ص ۳۴ و ۱۱۹؛ نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۲۴.

امور مملکت چیزی نمی‌دانست.^۱ سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه (حک ۵۲۵ - ۵۱۲ ق) در سیزده سالگی به سلطنت رسیده بود و زمام اختیار او را اطرافیان و درباریان داشتند. او خادمان بسیاری داشت و این خادمان از خردسالی پادشاه استفاده کرده و همه به دولت رسیده بودند و بعدها از بزرگان به‌شمار می‌رفتند.^۲ فائز خلیفه فاطمی مصر (حک ۵۵۵ - ۵۴۹ ق) در چهار سالگی به خلافت رسید و در ۱۱ سالگی درگذشت و پس از او پسرعمویش عاضد، آخرین خلیفه فاطمی مصر در نه سالگی به حکومت رسید.^۳

پنج. خوش‌گذرانی سلاطین و خلفا و غفلت آنان از امور اساسی

از دیگر علل روی آوردن سلاطین به بردگان و افراد دون‌پایه، خوش‌گذرانی آنان و غفلت از امور اساسی بود.^۴ ملک‌شاه سلجوقی (د. ۴۸۵ ق) بخش زیادی از بیست سال پادشاهی خود را به شکار و شراب‌مشغول بود.^۵ نوه وی، یعنی محمود بن محمد (حک ۵۲۵ - ۵۱۲ ق) که در یکی از پرآشوب‌ترین مقاطع تاریخ سلجوقیان حکومت می‌کرد نیز بیشتر وقت خود را با زنان و بازی با سگ و باز و شکار صرف می‌کرد.^۶ ملک‌شاه بن محمود که پس از مرگ مسعود سلجوقی در سال ۵۴۷ ق به سلطنت رسید، فردی عیاش و هرزه و هزل‌دوست و دون‌پرور بود که به تعبیر راوندی «به لهو و طرب عمر می‌گذاشت».^۷ سلطان ارسلان بن طغرل از سلجوقیان که در سال ۵۵۶ ق با کمک اتابک آذربایجان به قدرت رسید و بیش از پانزده سال سلطنت کرد، به تعبیر راوندی «از کار دخل و خرج مملکت غافل بود و غرق در تنعم و رفاه‌طلبی بود و در پوشش و خورش، تکلف و تنوع را به غایت رسانیده بود».^۸ به نوشته ابن‌طقطقی، مستعصم آخرین خلیفه عباسی بغداد مردی بی‌اراده و غافل از امور مملکت بود و بیشتر اوقات خود را صرف عیاشی و بازی با افراد دلچک و مسخره می‌کرد و همین افراد بر وی تسلط داشتند.^۹

۱. همان، ص ۷۰ - ۶۹.

۲. راوندی، *راحة الصدور*، ص ۲۰۵.

۳. حتی، *تاریخ عرب*، ص ۷۹۴.

۴. همان، ص ۸۷۷؛ نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۵۵ و ۵۷؛ ابن‌طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۵۸؛ راوندی، *راحة*

الصدور، ص ۴۱ و ۲۳۷.

۵. همان، ص ۱۳۲ - ۱۳۱.

۶. همان، ص ۲۰۵.

۷. همان، ص ۲۵۱ - ۲۴۹.

۸. همان، ص ۲۸۲.

۹. ابن‌طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۴۴۵.

شش. سلطه غلامان بر حاکمان

گاهی غلامان به سبب نزدیکی بیش از حد با سلطان، به بسیاری از اسرار سیاسی و نظامی آنان پی می‌بردند و در شرایط سخت، مایه دردسر و گرفتاری وی می‌شدند؛ مانند سلطه فتح بن خاقان بر خلیفه متوکل عباسی (حک ۲۴۷ - ۲۳۲ ق) و قرابت ایاز با سلطان محمود غزنوی.^۲ حاکمان برای دلجویی از این غلامان و نیز جلوگیری از همدستی آنان با دشمنان و رقیبان و شرکت در دسیسه‌ها،^۳ از روی ترس و نگرانی امتیازاتی به آنها می‌دادند. این امتیازات برخلاف انتظار حکام و سلاطین نه تنها غلامان را راضی و خرسند نمی‌ساخت، بلکه آنان را برای گرفتن امتیازات بیشتر، جری‌تر و پرتوقع‌تر می‌کرد. در واقع این عمل سلاطین، غلامان را به ضعف و ناتوانی حاکمان و پوشالی بودن قدرت آنان آگاه‌تر می‌ساخت و آنان را آماده اجرای برنامه‌های خاص می‌کرد.^۴ جوهر صقلی یک غلام مسیحی بود که پس از راه یافتن به دربار فاطمیان، همه‌کاره شد.^۵

ج) طبقات دون‌پایه

علاوه بر غلامان دست‌پرورده و بیگانه، عده‌ای از افراد ضعیف و بی‌هنر وابسته به اقبال پایین جامعه نیز یافت می‌شدند که فاقد هرگونه قابلیت بودند. آنان با استفاده از خلأ ناشی از کناره‌گیری افراد توانا از دخالت در امور سیاسی، وارد میدان سیاست و فعالیت‌های نظامی می‌شدند. سلاطین و حاکمان سلطه‌طلب نیز از این‌گونه افراد که برخی از آنها نوکران بی‌موجب به‌شمار می‌رفتند، به‌گرمی استقبال می‌کردند. به گفته ابن‌طقطقی «در میان پادشاهان این رسمی شایع بود که پیوسته عوام رعیت را نزد خود نگاه می‌داشتند و با ایشان معاشرت می‌کردند و آنها را به خدمت خویش می‌گماشتند.»^۶ بنابه گفته وی، بیشتر یاران و مشاوران مستعصم، آخرین خلیفه عباسی بغداد را افراد نادان و دون‌پایه تشکیل می‌دادند و بر وی مسلط بودند.^۷

این‌گونه افراد که فاقد کمترین شرایط و ویژگی‌ها و توانایی‌ها و قابلیت‌ها بودند، از طریق تملق^۸ و سپاهی‌گری و شیوه‌های دیگر به خدمت دربارها درمی‌آمدند و کم‌کم در کنار سلاطین و شاهزادگان

۱. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۳۴۵ - ۳۴۲.

۲. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۵۵.

۳. راوندی، *راحة الصدور*، ص ۲۳۹ - ۲۳۸.

۴. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۲۴ - ۲۳.

۵. حتی، *تاریخ عرب*، ص ۷۸۸.

۶. ابن‌طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۴۶۹.

۷. همان، ص ۴۴۵.

۸. نظامی عروضی، *چهار مقاله*، ص ۵۵ و ۹۴ - ۹۳.

ضعیف و بی‌کفایت رشد می‌کردند و به مقامات درباری و ریاست دیوان‌ها می‌رسیدند.^۱ به نوشته این طقطقی، ابن‌دُرُنُوس مرد حمالی در بغداد بود که با چاپلوسی و خوش‌خدمتی در دربار خلیفگان مستنصر و مستعصم چنان منزلتی یافته بود که وزیر مستعصم به پایش بلند می‌شد و صاحب دیوان در کارها نظر او را جلب می‌کرد و او را واسطه بین خود و خلیفه قرار می‌داد.^۲ این‌گونه افراد لئیم چون طرف اعتماد قرار می‌گرفتند و قدرتی می‌یافتند، به موجوداتی بسیار خطرناک تبدیل می‌شدند.^۳

خطیرالملک ابومنصور یزدی از وزرای سلطان محمود سلجوقی از ارادل و افراد بی‌ریشه جامعه بود. وی مدت چهل و پنج سال در شرایط خاص در دیوان‌های سلاطین جوانی چون برکیارق و محمد و سنجر و در منصب‌هایی چون وزارت و استیفا و اشراف و انشا کار می‌کرد و دائماً به عیش و طرب مشغول بود. او که به تعبیر عقیلی صاحب آثار الوزراء «از زیور تمام کمالات نفسانی و از تدبیر و امور آن غافل بود، نمی‌دانست که لوط پیامبر، قبل از پیامبر اسلام بوده یا بعد از ایشان. او بعد از آنکه از وزارت عزل شده بود، چند سال دیگر همچنان متصدی مهمات و اشغال دیوان بود و جز جمع مال به چیز دیگری نمی‌اندیشید و هیچ اثر خیری از او نماند».^۴

شمس‌الدین ابوالنجیب درگزینی نیز یکی دیگر از دیوانیان و وزیران سلجوقیان بود که به تعبیر عقیلی «به‌غایت جاهل و بی‌هنر بوده است».^۵ او که حتی از شناخت کلمات به‌کار رفته در محاورات روزمره عاجز بود، روزی در گفتگو با یکی از درباریان به نام کمال‌الدین زنجانی گفته بود: «مگر بر جَعده آمدی که سالم ماندی. کمال‌الدین گفت: ای خداوند! جاده باید گفت. شمس‌الدین وزیر گفت: راست گفتی؛ جعه آن‌ست که کمان در وی نهند. کمال‌الدین گفت: ای خداوند! آن جعبه است که تیر در وی نهند».^۶

فخرالدین ابوبکر یکی از کارگزاران حکومت در دربار اتابکان فارس بود که به تعبیر صاحب تاریخ و صاف، اصل و نسبی رفیع نداشت. در اوان کودکی به همراه پدرش در آشپزخانه کار می‌کرد. مدتی بعد جزو خادمان تخت‌خانه شد و پس از چندی به منصب خزانه‌داری رسید.^۷ البته این روایت ناقص شخصیت معدود انسان‌های شریف و توانایی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر در دربار قاجار نمی‌شود که در شرایطی کاملاً متفاوت رشد کرده بودند.

۱. راوندی، راحة الصدور، ص ۳۲.

۲. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۴۷.

۳. غزالی، نصیحة الملوك، ص ۲۳۳ و ۲۳۷.

۴. عقیلی، آثار الوزراء، ص ۲۳۲.

۵. همان، ص ۲۶۲.

۶. همان.

۷. و صاف، تاریخ و صاف، ص ۹۵.

گاهی برای بزرگ جلوه دادن یک شخص ضعیف و بی‌مقدار که از انجام یک شغل کوچک عاجز بود، دو یا چند شغل به او واگذار می‌شد که این خود آشفتگی و بی‌نظمی و هرج و مرج را دامن می‌زد.

د) نتایج و پیامدهای حاکمیت بردگان و دون‌پایگان

حکومت‌هایی که به‌دست بردگان و افراد فرومایه ایجاد می‌شد، اغلب عملکردهای منفی و پیامدهای سوء داشتند؛ هرچند ممکن بود برخی حاکمان این حکومت‌ها یک استثنا باشند و برای کسب وجهه در میان مردم قلمروشان، عملکردهای مثبتی هم داشته باشند؛ همانند آنچه که برخی حاکمان اتابکی فارس یا موصل انجام داده بودند. برخی از مهم‌ترین پیامدهای منفی این حکومت‌ها از این قرار است: - دامن زدن به اختلافات: غلامان و فرومایگان در هر نقطه‌ای که به قدرت می‌رسیدند، دانسته یا ندانسته، خواسته یا ناخواسته در دسته‌بندی‌های نظامی و سیاسی و جریان‌های کلامی و مذهبی وارد می‌شدند و جبهه‌گیری می‌کردند. آنان برای حفظ موجودیت خود، با جانب‌داری از فرقه یا مذهبی خاص به این اختلافات دامن می‌زدند که این امر نفرت مردم را از طبقه حاکم بیشتر می‌کرد و تنش‌ها را دامن می‌زد.

از آنجا که حاکمان، به‌ویژه در ایران از اقوام و نژادهای خاصی بودند، به‌سبب جانب‌داری از قبیله و نژادی خاص مانند ترک یا عرب، در جریان اختلافات قومی نیز وارد می‌شدند و بر آشوب و ناامنی و بی‌نظمی دامن می‌زدند.^۱

- پیدایش مطالب تاریخی بی‌پایه برای ساختن نسب‌نامه‌های جعلی برای برخی حاکمان: در مواردی سعی می‌شد تا اصل و نسب برخی از آنها را به شاهان ساسانی برسانند.^۲

- جعل مطالبی در توجیه حقانیت برخی نژادها یا اقوام: برخی نویسندگان درباری با استفاده از فرصت‌ها، سخنانی باب میل حاکمان جعل می‌کردند و به‌عنوان آموزش‌های دینی در کتاب‌ها باقی می‌گذاشتند که گاه بسیار مسخره و مضحک بود.

- دادن شغل‌های بزرگ به مردمان فرومایه که این خود موجب فروپاشی دولت‌ها می‌شد.

- پایمال شدن ارزش‌های دینی، فرهنگی، قومی و میهنی: حکومت غلامان در بیشتر موارد ارزش‌های دینی، اخلاقی، فرهنگی، قومی و میهنی را نیز پایمال می‌کرد. همچنین بازار تملق و ریاکاری و چاپلوسی گرم می‌شد؛^۳ حتی زبان و ادبیات بومی به‌هم می‌ریخت و نوع جدیدی از ادبیات شکل می‌گرفت؛ دین در جامعه رنگ می‌باخت و در یک کلام نظم و انضباط اجتماعی

۱. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۶۳، ۹۳، ۱۱۹ - ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۷ و ۱۶۵.

۲. باسورث، «دوره اول غزنویان»، کتاب تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۱۴۵.

۳. جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، ص ۷ - ۶؛ العینی، السیف المهند، ص ۳۹ - ۳۳ و ۴۷.

به هم می‌ریخت و به حقوق تمام افراد اجتماع تجاوز می‌شد؛ افراد فاضل و معروف و توانا به کناری می‌رفتند و اهل علم و معرفت مورد غفلت و فراموشی و گاهی مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و فساد اخلاقی و جنسی گسترش می‌یافت.

نتیجه

به قدرت رسیدن بردگان و افراد فرومایه در سرزمین‌های اسلامی از نظر زمانی مربوط به روزگاران پس از گسترش سرزمین‌های اسلامی بود. گسترش جغرافیایی سبب شد تا اقوام گوناگون به اسلام وارد شوند. اما این گسترش زمینی با تبلیغات و آموزش‌های درست دینی تقویت و هماهنگ نمی‌شد. در اوایل دوران اسلامی بردگان براساس نظام فقهی خاصی با عنوان غلام و مولا در خدمت افراد و بزرگان قبایل بودند و دربارهایی با مشخصات دربارهای سده‌های سوم هجری به بعد، هنوز شکل نگرفته بود.

حاکمیت و به قدرت رسیدن غلامان و بردگان بیشتر ناشی از عوامل داخلی موجود در سرزمین‌های اسلامی از جمله بیگانگی حاکمان و شکاف میان فرمانروایان و مردم مسلمان، نامنی در دربارها به علت پیدایش چندین مدعی قدرت، افزایش رفاه، هرزگی و غلامبارگی برخی دربارها، متروک شدن امر به معروف و نهی از منکر و غلبه تفکر جبرگرایی بود. همچنین ظهور اختلاف و چنددستگی در میان مسلمانان، به ویژه قبایل بزرگ عرب و خلافت مرکزی، فاصله گرفتن مسلمانان از قرآن و تعالیم حیات‌بخش آن، افزایش دنیاطلبی، نگرش سطحی به آموزه‌های دینی و به فراموشی سپرده شدن اخلاق و آموزه‌های اخلاقی اسلام در پیدایش این پدیده تأثیر داشت.

به قدرت رسیدن غلامان، اختلافات را به شدت دامن می‌زد، ارزش‌های دینی را پایمال می‌کرد و در مقابل، چاپلوسی و ریاکاری را افزایش می‌داد.

ویژگی‌های روانی و شخصیتی بردگان و غلامان و نوع آموزش‌هایی که به آنان داده می‌شد نیز در شکل‌گیری جریان قدرت‌یابی آنان اثر مستقیم داشت.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیم حسن، حسن، *النظم الاسلامیه*، مصر، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۵۹ م.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ق.
۳. ابن یاس، محمد بن احمد، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، قاهره، مکتبه مدبولی، ۲۰۰۵ م.
۴. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *تاریخ فخری*، ترجمه وحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۶. باسورث، کلیفورد ادموند، «دوره اول غزنویان»، کتاب *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۷. _____، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۸. _____، *سلسله های اسلامی*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۹. بنداری اصفهانی، فتح بن علی و انشروان خالد کاشانی، *تاریخ دولة آل سلجوق*، قاهره، دارالرائد العربی، ۱۹۷۴ م.
۱۰. بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.
۱۱. جرفادقانی، ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمنی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۵.
۱۲. حنی، فیلیپ، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تبریز، کتابفروشی حاج محمداقبر حقیقت، ۱۳۴۴.
۱۳. حلبی، ابوالصلاح، *الکافی للحلبی*، تحقیق رضا استادی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. خواجه نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، *سیر الملوک*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
۱۵. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۱۶. زیاده، نیکلا، *دمشق در عصر ممالیک*، ترجمه جلال الدین اعلم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۱.
۱۷. شبارو، عصام محمد، *دولت ممالیک*، ترجمه شهلا بختیاری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
۱۸. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. عبادی، احمد مختار، *قیام دولة الممالیک الاولى فی مصر والشام*، بیروت، دار النهضة العربی، ۱۹۶۹ م.
۲۰. عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام، *آثار الوزراء*، تصحیح محدث ارموی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
۲۱. علم الهدی، سید مرتضی، *الانتصار*، تحقیق مؤسسة النشر الاسلامی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
۲۲. عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر، *قابوس نامه*، غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۵.
۲۳. العینی، بدرالدین، *السيف المهند فی سيرة الملك المؤید*، قاهره، دار الکاتب العربی، ۱۳۸۷ ق.
۲۴. _____، *عقد الجمان*، تحقیق دکتر محمد محمد امین، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۴۰۷ ق.

۲۵. غزالی، امام محمد بن محمد، *نصيحة الملوک*، تصحيح جلال‌الدين همایي، تهران، انجمن آثار ملي، ۱۳۵۱.
۲۶. غفراني، علي، *اتابکان و پديده نظام اتابکي*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهيات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۲۷. _____، *فرهنگ و تمدن اسلامي در ماوراءالنهر از سقوط سامانيان تا حمله مغول*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، ۱۳۸۷.
۲۸. فخر مدير، محمد بن منصور بن سعيد، *آداب الحرب والشجاعة*، تصحيح احمد سهيلي خوانساري، تهران، اقبال، ۱۳۴۶.
۲۹. لمبتون، آن.ك، *سيري در تايخ ايران بعد از اسلام*، ترجمه يعقوب آژند، تهران، اميركبير، ۱۳۶۳.
۳۰. متز، آدام، *تمدن اسلامي در قرن چهارم قمری*، ترجمه عليرضا ذكاوتي قراگزلو، تهران، اميركبير، ۱۳۸۸.
۳۱. مسعودی، ابوالحسن علي بن الحسين، *التنبيه والاشراف*، بيروت، دارالتراث، ۱۳۳۸ ق.
۳۲. _____، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقيق محمد محيی الدين عبدالحميد، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۸۷ ق.
۳۳. مقريزي، احمد بن علي، *السلوك لمعرفة الدول و الملوک*، تصحيح محمد مصطفى زياده، قاهره، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، ۱۹۵۷ م.
۳۴. ناصر خسرو، *سفرنامه*، تصحيح محمد دبیرسیاقي، تهران، کتابفروشي زوار، ۱۳۳۵.
۳۵. نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، *چهار مقاله*، به کوشش محمد معین، تهران، کتابفروشي زوار، ۱۳۳۳.
۳۶. و صاف، شرف‌الدين عبدالله شیرازی، *تاريخ و صاف*، تحرير عبدالمحمد آيتي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ۱۳۷۲.
۳۷. ياقوت حموي، ابو عبدالله، *معجم البلدان*، بيروت، دار الفكر، بی‌تا.

